



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران صاحب امتیاز و مدیر مسول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۳۷
نمبر: ۸۸۹۸۶۸۲۸-۸۸۹۸۶۸۲۰-۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰-۲۲-۸۸۸۱۲۲۳-۲۲
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۲۲۳-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز
تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharhdaily.ir

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۲ اذان مغرب ۱۳:۰۷ اذان صبح فردا ۴:۰۴ طلوع آفتاب ۵:۴۹

## شرق

تازه‌ترین نوشته «آدونیس» منتشر شده در روزنامه «الحیات»

## تخته‌نرد و پر تابی بی‌صاحب

**ترجمه: مریم حیدری**

**وضعیت جهان**

وضعیت جهان (از جمله و به‌خصوص جهان عرب) یک نمایشنامه-رمان است با انواع فریب و جادو و آکروبات‌بازی‌هایی که نظیرش تنها در افسانه‌ها موجود است. قهرمان، یکی است، اما به چندین زبان صحبت می‌کند و با دست‌های مختلف در حال انجام کار است. صندلی در این نمایشنامه - رمان هم می‌تواند یک تانک باشد. کوه می‌تواند به گنجشک تبدیل شود و هواپیما به باغی آسمانی و موشک به فلویت.

کیمیای پول با فیزیک سیاست همراه است. آزمایشگاهی کیهانی برای تغییر و تحول با انواع عملیات تاکتیکی و استراتژیک:خبره،فروش، تبعید،به‌حاشیه‌بردن، مجازات، سانسور و آدم‌ربایی و به‌خصوص قتل. آن هم از نوع سر بریدن.

خون هم اغواست. نمایشی فراتر از نمایشنامه‌های شکسپیر

هملت چه‌بی‌نواست.

زمان چیست؟ هملت!

گذرش آیا بمعنی تغییر است آنگونه که عادت کردیم بگوییم؟ یا اوست که ما را از خود می‌برد، چون توفانی بر موج‌هایش تابمان می‌دهد و هر جا و هر طور که بخواهد، پرتابمان‌می‌کند؟

سرنشت این زمان چیست؟ به‌خصوص در هیات عربی‌اش!

آیا پربایه ایمان به چیزهای برون از زمان است یا هیچ ربطی به زمان ندارد؟ -خلاصه رقص! دیدم اسباب‌باز بسته منتظره کامیون بیاد. -ساعت چند؟ -ساعت یک بعدازظهر بود؛ گفت باقالی‌پلو درست کردم بیا با هم ناهار بخوریم. -وسط اسباب‌کشی؟ -مگه وسط اسباب‌کشی آدم ناهار نمی‌خوره. -نه؛ می‌گیم چطور فرصت کرده وسط اسباب‌کشی باقالی‌پلو درست کنه. -خب اون چنین زنی بود. -بعد چی شد؟

-گفتم؛ شما که همه وسایلتونو بستین. گفت: به سینی بیرون گذاشتم؛ ییا توی همین بخوریم. کی گفته فقط توی بشقاب باید غذا خورد. بعد بلند خندید و گفت: به قول سهراب چشم‌ها را باید شست؛ طور دیگر باید دید. -خوردین؟ -جای شما خالی. -نوش جان چه زن جالبی بود. -می‌گفت: کیفیت زندگی به توانایی سرخوشی بستگی داره. -چه زیبا.

-روز مرگ پسرش در قطعه هنرمندان اتفاق عجیبی افتاد. همه جا آفتاب بود. بیکهو روی همان قطعه که مزار پسرش بود بارون شروع به باریدن کرد. بعدها به من گفت اون بارون رو یادته گفتم آره خیلی عجیب بود. گفتم من هر وقت به پسرم فکر می‌کنم یاد اون منظره می‌افتم. برای من بارون دیگه مترادف با پسرمه.

-حاصله داری به تیکه از کتاب راه هنرمند رو برات بخرم. -آره بخون. می‌خوای قطع کنم تا پیداش کنی. -نه؛ همیشه دم دستمه. خیلی دوستش دارم.

-بخون.

- مادمم به پدربزرگم می‌گفت: «من مرد» مادر بزرگم با آن مرد در خانه‌هایی که کاشی اسپانیایی داشت در تریلر پشت ماشین؛ در اتاقکی در نیمه‌راه کوه؛ در واگن قطار؛ و عاقبت در خانه فرسوده و نمناک که همه آن خانه‌ها را یکسان به نظر می‌آورد، زیسته بود و مادرم غضب‌آلود از مصیبت تازه پدربزرگم می‌گفت: نمی‌دانم چطور این وضع را تاب می‌آوری! منظره‌اش این بود که نمی‌دانست چرا مادر بزرگ تاب می‌آورد. حقیقت این است که همگی می‌دانستیم چگونه تاب می‌آورد. به این شیوه تاب می‌آورد که تا بالای زانو در جریان زندگی ایستاده بود و به‌شدت توجه می‌کرد.

-آره؛ اونم چنین زنی بود.

برداشت آخر

| <div><span><span> </span> <span> </span></span></div> <span></span>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                         | <span></span> |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------|
| <b>تازه‌ترین نوشته «آدونیس» منتشر شده در روزنامه «الحیات»</b>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |               |
| تخته‌نرد و پر تابی بی‌صاحب                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                  |               |
| <b>ترجمه: مریم حیدری</b>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                    |               |
| <b>وضعیت جهان</b>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                           |               |
| وضعیت جهان (از جمله و به‌خصوص جهان عرب) یک نمایشنامه-رمان است با انواع فریب و جادو و آکروبات‌بازی‌هایی که نظیرش تنها در افسانه‌ها موجود است. قهرمان، یکی است، اما به چندین زبان صحبت می‌کند و با دست‌های مختلف در حال انجام کار است. صندلی در این نمایشنامه - رمان هم می‌تواند یک تانک باشد. کوه می‌تواند به گنجشک تبدیل شود و هواپیما به باغی آسمانی و موشک به فلویت.                                                                                                                                                                      |               |
| کیمیای پول با فیزیک سیاست همراه است. آزمایشگاهی کیهانی برای تغییر و تحول با انواع عملیات تاکتیکی و استراتژیک:خبره،فروش، تبعید،به‌حاشیه‌بردن، مجازات، سانسور و آدم‌ربایی و به‌خصوص قتل. آن هم از نوع سر بریدن.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |               |
| خون هم اغواست. نمایشی فراتر از نمایشنامه‌های شکسپیر                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                         |               |
| هملت چه‌بی‌نواست.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                           |               |
| زمان چیست؟ هملت!                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |               |
| گذرش آیا بمعنی تغییر است آنگونه که عادت کردیم بگوییم؟ یا اوست که ما را از خود می‌برد، چون توفانی بر موج‌هایش تابمان می‌دهد و هر جا و هر طور که بخواهد، پرتابمان‌می‌کند؟                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |               |
| سرنشت این زمان چیست؟ به‌خصوص در هیات عربی‌اش!                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |               |
| آیا پربایه ایمان به چیزهای برون از زمان است یا هیچ ربطی به زمان ندارد؟ -خلاصه رقص! دیدم اسباب‌باز بسته منتظره کامیون بیاد. -ساعت چند؟ -ساعت یک بعدازظهر بود؛ گفت باقالی‌پلو درست کردم بیا با هم ناهار بخوریم. -وسط اسباب‌کشی؟ -مگه وسط اسباب‌کشی آدم ناهار نمی‌خوره. -نه؛ می‌گیم چطور فرصت کرده وسط اسباب‌کشی باقالی‌پلو درست کنه. -خب اون چنین زنی بود. -بعد چی شد؟                                                                                                                                                                        |               |
| -گفتم؛ شما که همه وسایلتونو بستین. گفت: به سینی بیرون گذاشتم؛ ییا توی همین بخوریم. کی گفته فقط توی بشقاب باید غذا خورد. بعد بلند خندید و گفت: به قول سهراب چشم‌ها را باید شست؛ طور دیگر باید دید. -خوردین؟ -جای شما خالی. -نوش جان چه زن جالبی بود. -می‌گفت: کیفیت زندگی به توانایی سرخوشی بستگی داره. -چه زیبا.                                                                                                                                                                                                                            |               |
| -روز مرگ پسرش در قطعه هنرمندان اتفاق عجیبی افتاد. همه جا آفتاب بود. بیکهو روی همان قطعه که مزار پسرش بود بارون شروع به باریدن کرد. بعدها به من گفت اون بارون رو یادته گفتم آره خیلی عجیب بود. گفتم من هر وقت به پسرم فکر می‌کنم یاد اون منظره می‌افتم. برای من بارون دیگه مترادف با پسرمه.                                                                                                                                                                                                                                                  |               |
| -حاصله داری به تیکه از کتاب راه هنرمند رو برات بخرم. -آره بخون. می‌خوای قطع کنم تا پیداش کنی. -نه؛ همیشه دم دستمه. خیلی دوستش دارم.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                         |               |
| -بخون.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      |               |
| - مادمم به پدربزرگم می‌گفت: «من مرد» مادر بزرگم با آن مرد در خانه‌هایی که کاشی اسپانیایی داشت در تریلر پشت ماشین؛ در اتاقکی در نیمه‌راه کوه؛ در واگن قطار؛ و عاقبت در خانه فرسوده و نمناک که همه آن خانه‌ها را یکسان به نظر می‌آورد، زیسته بود و مادرم غضب‌آلود از مصیبت تازه پدربزرگم می‌گفت: نمی‌دانم چطور این وضع را تاب می‌آوری! منظره‌اش این بود که نمی‌دانست چرا مادر بزرگ تاب می‌آورد. حقیقت این است که همگی می‌دانستیم چگونه تاب می‌آورد. به این شیوه تاب می‌آورد که تا بالای زانو در جریان زندگی ایستاده بود و به‌شدت توجه می‌کرد. |               |
| -آره؛ اونم چنین زنی بود.                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                    |               |

چهارراه جهان

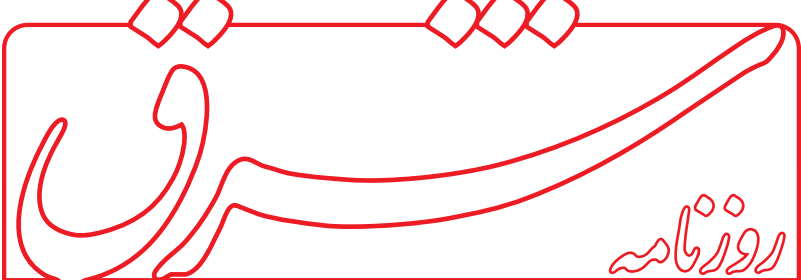
## چهره معترض «سلطان سلیمان»

**نگار حسینی**



نفر اول از چپ(حالیتر ارگنچ)نفر وسط (محمّد علی آل‌کبورا)

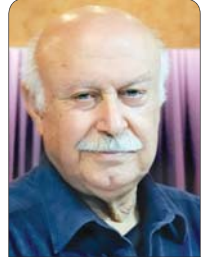
حضور سلطان سلیمان، (حالیتر ارگنچ، بازیگر نقش اول سریال خریم‌سلطان) در صف اول اعتراضات در استانبول نشان می‌دهد که سلطان چه‌بشد باشکوه، حرم را رها کرده و به خیابان آمده و به برخورد اردوغان با میراث‌گرانیهای امپراتوری عثمانی اعتراض می‌کند. در کنار او دیگر معترضان نیز از هنرپیشگان و هنرمندان ترک هستند که منتقد دخالت دین در سیاست ترکیه هستند، هرچند این معخوانی در سال‌های اخیر، اقتصاد ترکیه را رونق داده باشد. ماجرای اعتراضات گسترده در ترکیه از تغییر کاربری یک پارک به یک ساختمان تجاری آغاز شده است و در نهایت به زیر سؤال بردن سیاست‌های «حزب عدالت و توسعه» به رهبری «دوغان» رسیده است. جرقه این اعتراضات اما از مدت‌ها پیش زده شده است، از زمانی که دولت اردوغان



دوشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۹۲ ۲۳ رجب ۱۴۳۴ ۳ ژوئن ۲۰۱۳ سال دهم - شماره ۱۷۴۹ - ۱۶ص‌ف‌حه

«فخرالدینی» سکوتش را می‌شکند

فرهادفخرالدینی که این روزها مشغول تالیف و تدوین نهایی مجموعه خاطرات مشترک خود و همسرش در قالب کتاب «شرح بی‌نهایت» است، درباره کمرنگ شدن فعالیت‌هایش می‌گوید که به‌زودی سکوتش را خواهد شکست. این موسیقیدان برجسته در گفت‌وگو با مهر با اعلام این خبر افزود: «متأسفانه شرایطی باعث شد تا من حضور کمتری در اجرای موسیقی داشته باشم که اتفاقاً هم دلایل زیادی دارد اما فعلاً تازگی می‌دهم درباره این کم‌کاری سکوت کنم اما به‌طور حتم در آینده دلایل خود را بازگو خواهیم کرد.»



بی‌بیهی

**شاعران مبارزه، شاعران شکست**



❖ **داریوش معمار**

● شهروندان ایرانی با شکل‌گیری وقایعی که به انقلاب مشروطه منتهی شد، همواره زندگی‌ای آمیخته با سیاست داشته‌اند، تا آنجا که اصطلاح «فشان عاطفی سیاسی» را می‌توان برای‌شان انتخاب کرد. ادبیات، به‌خصوص شعر نیز به عنوان هنری مردمی، بیشترین تاثیر را از این شرایط گرفته، تا آنجا که روشنفکران عصر مشروطه، یکسره ادبیاتی سخخور و سیاسی بودند.

در میان این سخنوران می‌توان به نام آخوندزاده، میرزاالمک‌خان، میرزا قاجار، مستشار الدوله، قزاق‌خداغی، طالبوف، مرغای، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا آقا تبریزی و... به عنوان نسل اول ادیبان سیاسی اشاره کرد، در میان نسل دوم نیز نام‌های ایرج میرزا، بهار، فرخی، عارف، دهخدا، عشقی، نیما و... درخشان بیشتری دارند.

اما شعر سیاسی به‌خصوص پس از وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ در دو شکل شعر مبارزه و شعر شکست، نمود جدی‌تری میان روشنفکران نوپرداز و شاعران مایل به قالب‌های سنتی و حتی چهارپاره‌سازان رمانتیک پیدا کرد، جریان شعر اجتماعی، شعر چریکی، شعر مقاومت و غیره از دل این شرایط بیرون آمدند و بخش عمده ادبیات ایران را که خواهان تغییر جامعه بود زیر چتر خود گرفتند. به این ترتیب نسل جدید شاعران سیاسی متولد شدند که نصرت رحمانی، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد و... در یک سوی آن هستند که بیشتر شعر شکست و بازتاب تحولات ناامیدکننده در آثار ایشان بروز یافته، در سوی دیگر شاملو، کسرابی، ابتهاج، شاهرودی، سلطانپور، گل‌سرخ، مصدق، شفیعی‌کدکنی، گوش آبادی و... قرار دارند که شعرشان آکنده از مبارزه، تغییرخواهی و تلاش برای تاثیرگذاری بر جامعه است، هرچند شعر ایشان خالی از نشانه‌های شکست نیست. شعر ایران و در شکل کلان‌تر، ادبیات ایران سر‌تاسر دهه ۵۰ درگیر چنین شرایطی بود.

سال‌های دهه ۶۰، ۷۰ و ۸۰ را در ادامه این روند باید دوره افول شعر سیاسی و تحول شعر اجتماعی خواند، دوره‌ای که در آن شاعران جوان سعی کرده‌اند خود را از واداری ایدئولوژی‌ها خلاص کرده و شعر را به‌عنوان موضوعی شخصی و بازتاب روحیه شاعرانه بروز دهند. بسا این توضیحات می‌توان گفت شعر سیاسی، عنوانی حقیقی نیست، اما شعر هر کز جدای از جامعه، انسان، سیاست‌ها و شکست و پیروزی‌های مردم معنای حقیقی و طبیعی خود را پیدا نمی‌کند و در این میان آنچه مشخص است این است که؛ ادبیات و شعر فارسی نیاز به بازتاب مفهوم هنرمندانه مبارزه و امیدواری در پس سال‌ها تسری و تسلط، مفهوم شکست و ناامیدی دارد.

**ادامه از صفحه ۱۵**

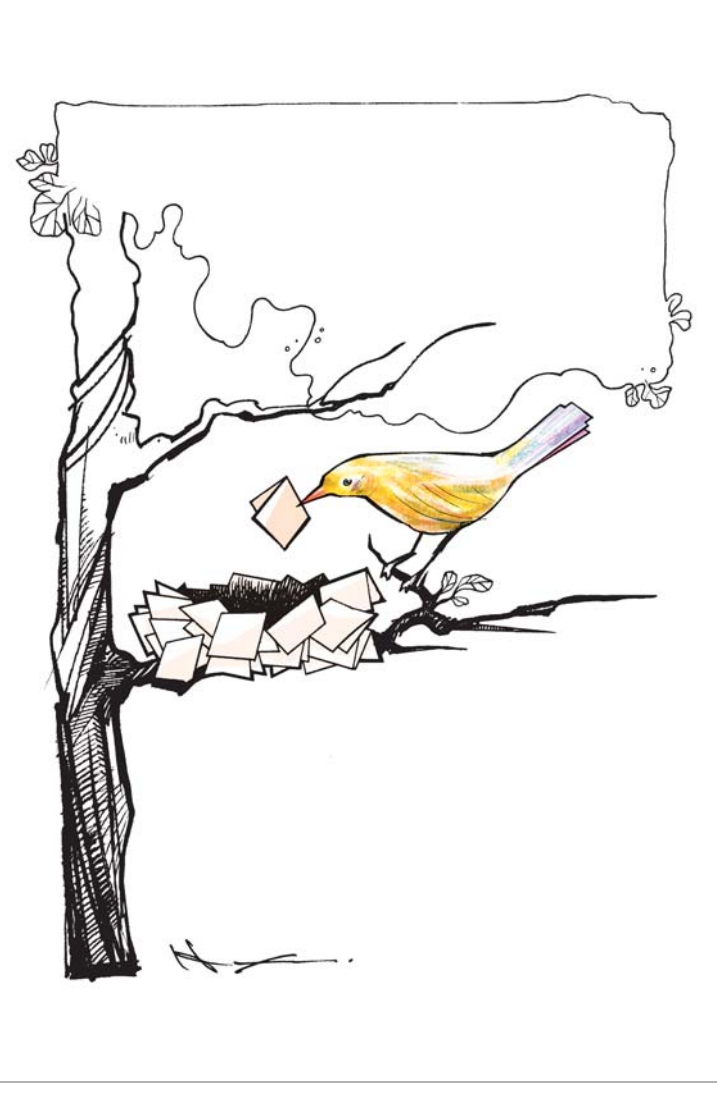
## انتخابات یازدهم در آستانه رویدادگی

یعنی بتواند جامعه را قانع کند من الگوی تازای هستم مرکب از خاتمی و هاشمی. به نظر می‌رسد این نقش را آقای روحانی یا عارف بتوانند بازی کنند. از نظر مردم مهم‌نست این فرد چه کسی باشد و آیا این فرد قبلاً یک اصلاح‌طلب تمام‌عیار بوده است یا نه. مهم این است که احساس کنند این فرد همان پنجراهی است که می‌تواند جایگزین پنجره هاشمی شود (همان گونه که هاشمی پنجراهی بود که جایگزین پنجره خاتمی شد). خاتمی قبلاً از سرمایه سیاسی به سرمایه نمادین تبدیل شده بود. هاشمی نیز فرآیند تبدیل‌شدنش از سرمایه سیاسی به سرمایه نمادین چندسال شروع شده است. اکنون بخش تحول‌خواه جامعه دو سرمایه نمادین دارند و از آنان انتظار دارند که نقش تاریخی خود را بازی کنند. آنان حق ندارند این سرمایه را به نفع خود مصدره کنند و به‌خانه‌ببرند. باید همین‌جا و هم‌اکنون خرج کنند چون ممکن است دیگر هیچ‌گاه فرصت خرج‌کردن آن را نیابند. جامعه ما اکنون و برای عبور از این عقیه تاریخی به سرمایه آنان نیاز دارد. اینان حق ندارند بگویند ممکن است گزینته‌ای که ما از آن پاسخ قلیسه منفی است چراکه او دیگر در برلین نیست که بخواند از آنجا نامهای به فراتس بنویسد. بنابراین کافکا از او می‌خواهد که به پراگ نیاید و نگذارد این دیدار مانع نوشتن نامه برای او شود. اگر ترس کافکا از مورد قضاوت قرارگرفتن در این دیدار را بشود نادیده گرفت، او بیش از هر چیز از «جودن» و از «فقدان» نامه‌های حیاتی معشوق خود رنج می‌برد و به این دلیل حتی از دیدار با او خودداری کرده. خیانت ماکس برود از این بابت خیانتی بی‌بدیل و شیرین به ادبیات بوده که فرد مورد خیانت قرار گرفته، هیچ‌گاه به نوشتن و ادبیات خیانت نکرده، حتی وقتی که پای عشق در میان بوده، چراکه او بیش از هر چیز، به نوشتن عشق می‌ورزیده و بس!

❖ **حسن کریم زاده**  
www.karimzadehstudio.com



**کارتون خواب**



**مرگ مولف**

**برای بزرگداشت نویسنده‌ای که «مسخ» نشد**

## حیرت از «کافکا»؛ ۸۹ سال بعد از مرگ



❖ **علی‌اصغر حداد**

حدود ۲۵سال پیش شروع کردم به خواندن چند داستان کوتاه از کافکا، همین داستان‌ها، نطفه علقه من به این نویسنده بزرگ مدرنیسم بود. بر اساس همین آشنایی محدود بود که در گام اول ۱۰ داستان کوتاه از کافکا را ترجمه کردم که آنطور که در خاطرم است، اولین داستان هم همان داستان «پیام امپراتور» بود. با وجود آنکه فکرش را نمی‌کردم، این مجموعه، بسیار مورد توجه قرار گرفت و خیلی از علاقه‌مندان مرا ترغیب کردند کل داستان کوتاه‌های او را در غالب یک پروژه ترجمه کنم، اما گام دوم بسیار مهم‌تر بود و در آن، کل آثار داستانی کافکا برای ترجمه پیشنهاد شد که پنج‌سال زمان برد تا عهده آن پریایم. به یمن همین چند سال مولست با آثار این نویسنده بود که در مورد او نکته‌های تازه‌ای کشف کردم. ماجرای آقای کافکا به این قرار است که آثارش را چنان رمزگذاری کرده که هرکس با خواندن این آثار به برداشت شخصی و البته شاید نامشخصی از آن می‌رسد. شاید این مهم‌ترین رمز ماندگاری کافکا بعد از این همه سال است اما همواره در طول این سال‌ها یک سوال مهم

## از نامه‌های «کافکا» به «فلیسه»

**سعید برآبادی**

پیش بگذار. فلیسه جلو می‌آید و می‌نویسد که برای دیدن کافکا به پراگ خواهد آمد. کافکا در جواب، از این اتفاق – بعد از یک سال نامگذاری یی‌دربی و هرروزه- اظهار خوشحالی می‌کند، اما از فلیسه در نامه‌ای می‌رسد که اگر به پراگ بیایی، آیا باز هم نامه‌ای از تو به من خواهد رسید؟ پاسخ قلیسه منفی است چراکه او دیگر در برلین نیست که بخواند از آنجا نامهای به فراتس بنویسد. بنابراین کافکا از او می‌خواهد که به پراگ نیاید و نگذارد این دیدار مانع نوشتن نامه برای او شود. اگر ترس کافکا از مورد قضاوت قرارگرفتن در این دیدار را بشود نادیده گرفت، او بیش از هر چیز از «جودن» و از «فقدان» نامه‌های حیاتی معشوق خود رنج می‌برد و به این دلیل حتی از دیدار با او خودداری کرده. خیانت ماکس برود از این بابت خیانتی بی‌بدیل و شیرین به ادبیات بوده که فرد مورد خیانت قرار گرفته، هیچ‌گاه به نوشتن و ادبیات خیانت نکرده، حتی وقتی که پای عشق در میان بوده، چراکه او بیش از هر چیز، به نوشتن عشق می‌ورزیده و بس!